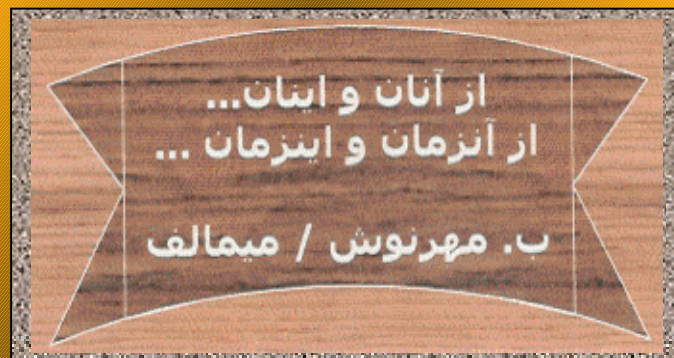
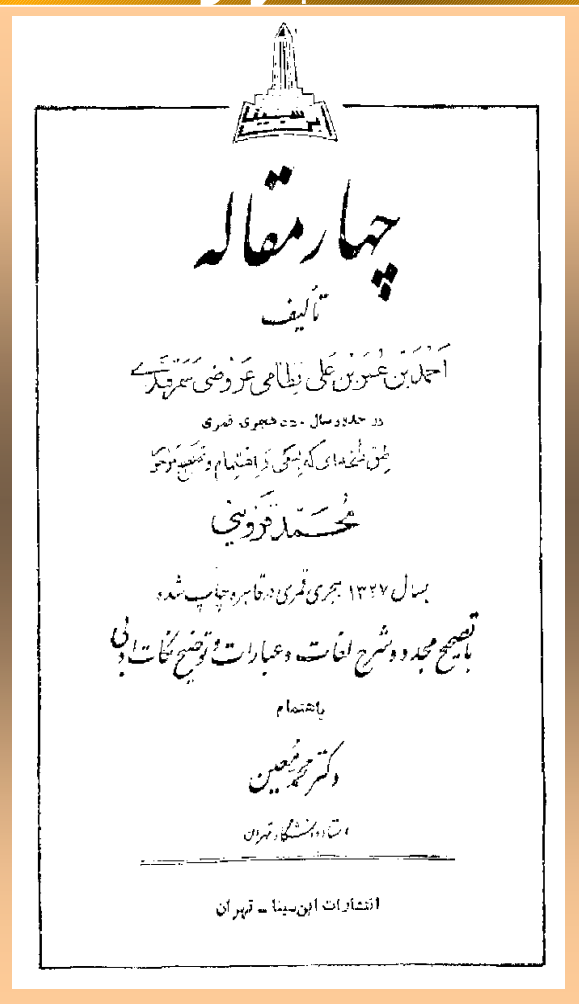
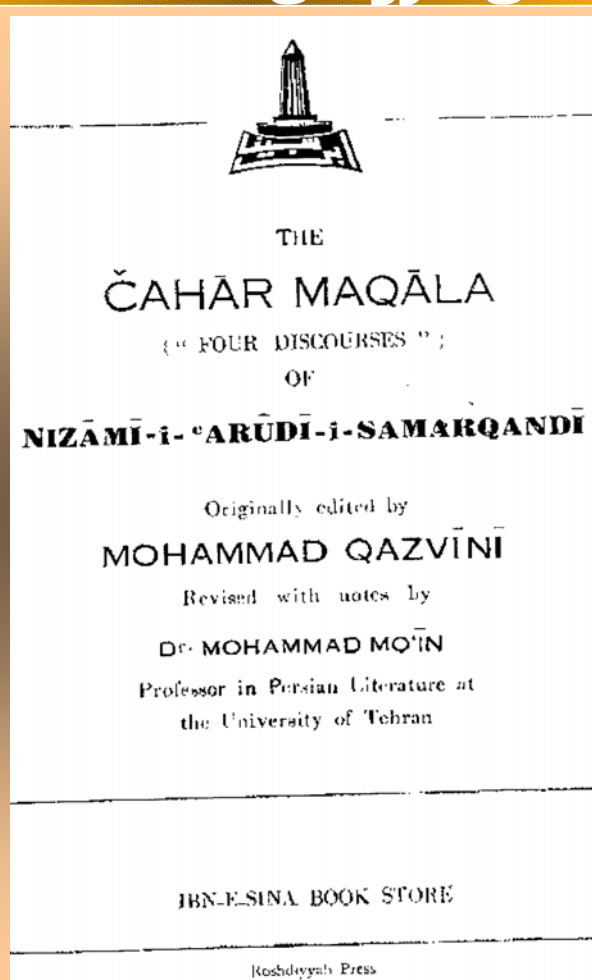




چهارمقالهء نظامی عروضی



شماره ۱۰۰

در ماه ابریت ۸ دبیری و گیتیت ۹ دبیر کامل و آنچه تعلق بدین دارد

دیرری صنعتی (۵) است مشتمل بر قیاسات، خطابی،^{۱۱} و بلاغی،^{۱۲} منتقم از مشاعر ابی ۱۳ و

(۱) ا، ب، از اصول - (۲) ا، ب، ط: آورده شود - (۳) ا، ط: ظریف -
(۴) ا، ب، ط: آورده آید - (۵) داک: صنعتی (ام، م)

۱- دك : ج ۸ . ۲- دك : ج ۹ . ۳- (مض) نيك بودن، متابستكي و جوع يا غرير
الموارد شود . ۴- (مض) كثر (اقراب الموارد)، مؤلف يعني تبحر آورده است . ۵- پيروي
نو و خوش (غيتان) . ۶- ج ۵- پيروي نو پيشه شده و مجازاً عجائب (غيات) . ۷- نصف
چنانكه در ابتدا و حتمه كرده در هر مقاله ده حكايات از نوادر آن باب آورده است مگر در مقاله چهارم كه
در نسخ مشهوره يازده حكايات دارد و در نسخه اسلامبول دوازده حكايات (حق) . دك : تعلقات .

۸ - ماهیت : ۱ - (استقبالیه) ۲ - هی (ضمیمه مؤلف) ۳ - (تلاوت مصدر صناعی) ۴ - (جامع) ۵ - بیت مصدری ، رک : بیت مصدری ، مجتبی مینوی ، از انتشارات مجله بشا - تهران ۱۳۲۹ - ۹ - کیفیت : ۱ - کیفیت (مصدر صناعی) ۲ - بیگونگی - ۱۰ - ج تیس : از کتب مجازاتی می بود ، ۱۱ - منسوب به طایفه (خطایات از صناعات خمس : برهان - بهار - شعر - متاعنه است

و ضابطه قبایلی است. هر کس از عقوبات و مظلومات و غرض از آن ترغیب مردم است. بدانچه در کلام معاصر و معارف ایشان آمده. مرد و خطیبان و واهقان آنرا بکار برده. (شرح شمسیه ج ۱ ص ۱۳۰ شمسی - یا بیان کتاب (معمود معقله ندارد) و در آن مطلق شرح مائتود ۱۲۹۸ قمری ص ۱۰۲ و در نسبت تمام حلف شده چنانکه در بلاغی (مذکور) و ملی و تجاری و مساعی. ۱۲ ص ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و

قلم نگاه دارد و در عرض او وقیعت^۱ نکند الا بدان کسی که تجاوز حد کرده باشد، و قدم حرمت از دایره حشمت بیرون نهاده^۲ که «وَاحِدَةٌ بِوَاحِدَةٍ» (تو ای باری اعظم^۳) و در عنوانات طریق اوسط نگاه دارد، و بهر کس آن نویسد که اصل و سبب و ملات و ولایت و لشکر و خیریت^۴ (۲) از بر آن دلیل باشد، الا یک کسی که در این باره مضایقتی نموده باشد و تکثیری کرده و آخرده ای فرو گذاشته و انبساطی فروده که خرد آن را موافق^۵ ملکیت نشمرد و عزائم مراسلت^۶ نداند. در این موضع دیر را دستوری^۷ است و اجازت که قلم بردارد و قدم در گذارد، و در این ممر باقصای غایت و متهای نهایت برسد، که اکمل انسان و افضل ایشان - صلوات الله و سلامه علیه - می فرماید که «الشَّكْرُ مَعَ التَّكْبِيرِ صَدَقَةٌ» (۴) ، دالیه نگذارد که هیچ غدیری^۸ (۵) در فضا، ملکیت از هوا، مراسلت^۹ بردامن حرمت مخدوم او نشیند. و در سیاق سخن آن طریق گیرد که الفاظ متابع معانی آید،^{۱۰} و سخن کوتاه گردد، که فصحاء عرب گفتند: «خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قُلَّ وَتَلَّ»^{۱۱} زیرا که هر گاه که معانی منابع انقطاع سخن دراز شود و کاتب را مکنز حواقت، و اِمْتِنَانُ^{۱۲} مهذّب^{۱۳}، اما سخن دیر بدین درجه نرسد تا از هر علم بهر ای ندرد و از هر استاد نکته ای بد نگردد از هر حکیم اظیفه ای نشنود و از هر ادیب دلفره ای اقتباس نکند. پس

(۱) جمیع نسخ واحد بواحد (جی) تیردک واحد بواحد (م.م.) (۶) دك: خزانه (م.م.) (۳) دك: علی (م.م.) (۴) صدقه: کذا فی جمیع النسخ دالمعروف «حسنة» (۵) دك: نهاد مذلت (م.م.) (۶) اب: اب: دالم بعل: دالم تمل.

۱ - صدقه - خیر و تنال - غیبت مردم. ۲ - بظهور. هغه بزرگ: ایادی اعظم، و نیز: سهم، سهم و ایادی اعظم، یعنی مردم در بهمان کاری که انجام داده پاداش دهاند و کسی که سهم نگذارد، مستکارتر بشمار آید. رجوع بقرآن العادیه و در بیان المصداق: ایادی، و امثال در حکم تألیف آقای دهخدا و ایادی اعظم شود. ۳ - کلمه خزانه را مصنفین و شعراء فارسی بسیار استعمال نمودند، ولی باین عبارت در کلام عرب نیامده است و اصل عربی آن خزانه (بکسر اول) است و ظاهراً خزینه اماله خزانه باشد بهاء فارسی زیاده که انقیاد کلمات عربی در ظلمت بیاض می نمایند مانند: چیزی و ترکیب و اختراجه در: چیزی و کتاب و احترام و نحو ذلك (جی). ۴ - (عص) نامه و پیغام کردن با هم (منتهی الادب)، نامه نگاری. ۵ - بایای حاصیل مدبر، یعنی حازنه. ۶ - رحمت های خدا و درود او بر وی (پیامبر) باد. ۷ - بر نیتی یا آنکه بزرگه منشی نماید همچون خواسته ایست که در راه خدای بدو و شان دهند. ۸ - بهترین سخن آنست که اندک بود و بر مقصود و نهاده. ۹ - برگوی پیوده گوی، است (مکنز)، بسیار سخن گوینده، مهذار، آنکه خلط میجت کند.

که در میان مردم است^(۱) بر سیل محاورت و بشادرت و مضامنت، در مدح و ذم و حیات^(۲) و استعلا^(۳) و اغراء^(۴) و بزرگ گردانیدن، اشغال و ساختن وجوه عذر و عتب^(۵) و احکام^(۶) و مناق^(۷) و اذکار^(۸) سزایق، و ظلم گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بر وجه اولی^(۹) و آخری^(۱۰) ادا کرده آید. پس دهر باید که کریم الاصل شریف النعمان^(۱۱) دقیق النظر عمیق الفکر ثاقب الرأی^(۱۲) باشد^(۱۳) و از ادب^(۱۴) و تعرات آن قسم اکبر و حفظ او فر^(۱۵) نصیب او رسیده باشد، و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد، و مراتب اینها زمانه شناسد و معادیر اهل روزگار داند و به مقام^(۱۶) دنیای روز خرفات^(۱۷) آن مشغول نباشد، و بتحصین و تنبیح اصحاب اغراض و ادب اعمام التفت نکند و غرر نتورد، و عرش مخدوم را در مقامات^(۱۸) ترسل^(۱۹) از مواضع نازد و مراسم مائمه^(۲۰) محفوظ دارد؛ و در افتاد کتابت و مساق^(۲۱) ترسل بر ادب حرمت و اصحاب حشمت تستیزد، و اگر چه میان مخدوم و مخاطب او مضامنت باشد، او

- (۱) ذک: که مردم راست (م.م.) (۲) چق: حیل: ذک: حیات (م.م.) (۳) ذک: دهر: کاتب باید که کریم اصل و شریف عرش و دقیق نظر و عمیق فکر و ثاقب رأی و صاب حدس باشد و این عبارت بسبب باو سی نزدیکتر از متن است (م.م.) (۴) ذک: آداب (م.م.)
- ۱ - (م.م.) دل به دست آوردن: مهربانی ۲ - (م.م.) برانگیختن: و غلاتیدن (اغرب: الموارد) (شیات) ۳ - (م.م.) ممانیه: ملامت: درشتی ۴ - (م.م.) استوار کردن: ۵ - ج و نیقه (و تبق): معکم: آنچه بعد از اعتماد کند (اغرب: الموارد)، پیمان استوار: ۶ - (م.م.) یاد دادن (منتهی الادب): بیاد آوردن: ۷ - بفتح اول سزاوارتر: سواش: و بضم نخستین، سزات اول: ۸ - سزاوارتر: ۹ - عرض بکس: ناموس، آبرو (نمبات): ۱۰ - دارای اندیشه نافه: وک: اقرب: الموارد: ۱۱ - (قل) از وفر (بفتح اول) و وفور (ضم اول و دوم)، بیشتر، وسیع تر: (اغرب: الموارد): ۱۲ - (قل) از وفر (بفتح اول) و وفور (ضم اول و دوم): ۱۳ - دروغی که بانیس راست دو آید: ۱۴ - ج: مقامه: بالفتح کنایه از مراتب رفواعت و حکایات و عبارات: ۱۵ - (م.م.) نامه نگاشتن: نامه نگاری: ۱۶ - (افا) از خول: گشام: قروعه: (غبات): ۱۷ - (م.م.) راندن:

عادت باید کرد بخواندن کلام رب العزّة و اخبار مصطفی و آثار صحابه^۱ و امثال عرب و کلمات عجم و مطالعة کتب سلف و متابرة صحف^۲ خلف چون : ترسل صاحب و مسای^۳ (۱) و قابوس^۴ و الفوائد حمادی^۵ و انعامی^۶ ز قدامة بن جعفر^۷ و مقامات بدیع و حریری و حمید^۸ و ترقیعات^۹ بلعمی و احمد حسن و ابو نصر کندی^{۱۰} (۷) و نامه های محمد عبده^{۱۱} و عبدالحمید و سید الرقسه و مجالس محمد منصور و ابن عبادی و ابن النّسابة العلوی ؛ و از توارین عرب دیران مشتی و ابو رزی و غزّی^{۱۲} (۹) و از شعر^{۱۳} (۱۰) عجم اشعار رودکی و هندی فردوسی و مناجات غنمری ، هر یکی از اینها که بر شمرده در مناجات خویش تسبیح و تحمید^{۱۴} بردارد و رحید رقت^{۱۵} و در کاتب که این کتب دارد و مطالعه آن فرد نگذارد خاطر را تشحیذ^{۱۶} کند و دماغ را مقل^{۱۷} دهد و طبع را بر افروزد و سخن را ببالا کشد و دیر بدو معروف شود ، اما چون قرآن داند بیک آیش از عهد ولایت بیرون آید چنانکه اسکافی .

حکایت مشهور (۱)

اسکافی^{۱۱} دیری بود از جمله دیران آل ساهان - رحمهم الله^{۱۲} - و آن صناعت نیکو آموخته بود و بر شوالی^{۱۳} (۱۲) نیکو رفتی را از مشایخ^{۱۴} (۱۳) نیکو بیرون آید^{۱۵} (۱۴) و در

- (۱) ط : صاحب حماد . (۲) ا : ب : ط : قابوس نامه . (۳) ا : ب : ق : عرب ادبی . (۴) ا : ب : لغاتی : ط : لغاتی . (۵) ط : ابو قدامة . (۶) ط : و حمیدی . (۷) ط : کندی . (۸) ط : محمد عبده . (۹) ا : ب : ط : عری : ق : عری : متن تصحیح قیاسی است . (۱۰) ط : شعراء . (۱۱) ط : اسکافی . (۱۲) ط : مجالس (مجموعه) . (۱۳) ط : و . مقاصد (مجموعه) . (۱۴) ط : پدر آمدی (مجموعه) .

- ۱ - ج صاحب : یازده بیت (مثنوی الارب) ، هشتین - کسانیکه باینه میر (ص) خدمت کرده اند .
۲ - ج صحیفه ، نامه و کتبات (مثنوی الارب) . ۳ - ج ترویج (موس) ، نشان کردن پادشاه و نامه منشور ، دستخط و نشان پادشاه ، فرمان پادشاهی . رک : شواهد ، و در مورد امر و زور آید استعمال شود .
۴ - تسبیح : بافته و ده (بفتح دال) صدر است و در مورد مدح و تمجید (ده) اضافه شود ، مراد از تسبیح ده مرتبه بگفته است . ۵ - (موس) تری کردن (مثنوی الارب) . ۶ - دود کردن و دودین شمشیر را آینه و جز آن (مثنوی الارب) . ۷ - صدای بر آیدان پشماراد . ۸ - ج شاهانه .
۹ - ج مصیقه ، تنگناها بلندها .

(१) 

(۱) بجای است : مظهر آفتاب یعنی شریک (بهار : سبک شناسی ج ۲ ص ۳۶۳) . ولی نظامی در ص ۵۵ س ۶ بحث کردن زمین معنی آورده است (م) .
(۲) ا ب : ط : ب : د : استغاثه .
(۳) ا ب : ط : ب : د :
(۴) : ماکان کاکونی : ب : ماکان کاکولی
(۵) د : در ری (م) . (۶) د : بخوار و سمنان و سبک (م) . (۷) ق : قومش .

۱ - جمیع ذوی القربول به - ها ، رك : فاعلهای جمع - بقاء نگارنده من ۲ - بشعید و
تعلیمه را - بمن سو ، خلق و شر است باشد رك : من ۲۹ ح ۱۲ و س ۳۳۰ ۳ - سوره ۱۱۲ (هود)
۴ - شام خداوند بخداوند سوره بان ای اوج : هاما با ما میزید کردی : پس سوره یا ما بسیار
کردی ، پس اگر از راستگو یانی ، آنچه را که بها وعده دهی بیا : ع - (افلا) الا تعقلن : جایگزین
(منتهی الارب) ۵ - (من) : انحرمانی ، خلاف ضاعت : (منتهی الارب) ۶ - بکسر اول
حلقه رس (نواث) : بکسر و فتح اول ، يك گوشه از ديق (رسن یا گوشه که بر بر - و بزرگاله شدند)
(منتهی الارب) : کردن بند - ۲ - شهری بزرگ از اعمال دی (معجم البلدان) ۳ - شهری
است متصل بهستان (معجم البلدان) ۴ - عرب آن فومسی ، خرمای بزرگ در سیح در دامنه کوههای
مدرستان ، و ر قده مشهور آن دامتان است . و آن بین دی لا نیشاور است (معجم البلدان)

و نیز از سامانیان یاد نکرد. نوح بن منصور بترسید از آنکه او مردی سهمگین^۱ و کافی بود، و بتدارك خان او مشغول گشت، و تاش اسپهسالار را^(۱) با هفت هزار سوار^(۲) به حرب او نامزد کرد که برود و آن قتنه را فرد نشانند و آن شغل گران از پیش برگیرد، بر آن وجه که مصلحت بیند، که تاش عظیم خردمند بود و روشن رانی، و در مضایق چیست در آمدی و چابک بیرون رفتی و پیروز جنگ بودی، و از کارها هیچ بی مراد باز نگشته بود و از حربها هیچ شکسته نیامده بود، و تا او زنده بود ملک بنی سامان رونقی تمام و کار ایشان خرافاتی قوی داشت. پس درین واقعه امیر عظیم مشغول دل بود و پربشان خاطر، کس فرستاد و اسکافی را بخواند و با او بغلوت بنشست و گفت: «من ازین شغل عظیم هراسانم، که عاقلان مردی دلیر است و با دلیری و مردی کفایت دارد و جود هم، و از زیانم چون او کم افتاده است، باید که با تاش مراقبت کنی و هر چه درین واقعه^۳ از لشکر کشی بر وی فرو شود^۴ تو با یاد او فرو دهی^۵، و من بنشایور مقام خواهم کرد تا پشت لشکر بمن گرم گردد و خصم شکسته دل شود. باید که هر روز مسرعی^۶ با مملو^(۳) از آن تو بمن رسد و هر چه رفته باشد نکست^۷ از آن بیرون آورده باشی و در آن مملو ثبت کرده، چنانکه تسلی خاطر آید» اسکافی خدمت کرد^۸ و گفت: «فرمانبردارم».

(۱) ق: سپهسالار را. (۲) ۱۰۰۰۰ ب: مرد. (۳) ق: یا مملو، یا مملو، و مملو.

۱- از: سهم (بیم و خوف) - گین (اداة انصاف)؛ خوف ناک، ترس آورد، مهیب. ۲- یعنی پوشیده ماند. (سیک شناسی ج ۲ ص ۳۰۱). ۳- معمولاً درین مورد «فراموشی» یا «بستی می آمد» (اگر غلط تاریخ نباشد استعمال تازه است). (سیک شناسی ج ۲ ص ۳۰۱) قس: «کوشش فرد کن» (در تداول امروزین). ۴- (افان) از احوار، «شناختن» (منتهی الادب)، «بیک نمرود». ۵- مملو، «بیضا» اسم مقبول چنانکه از موارد استعمال آن معلوم میشود معنی نامه ایست کوچک که بطریق ایجاز محتوای خلاصه مطالب باشد و در کتب لغت معتبره «پیوسته» این معنی یافت نشد جزاین عبارت در تاج العروس «مطلق الکتاب، جمعه لطیفه» و این اصل معنی آن بوده، پس از آن توسعاً بمعنی مطلق نامه استعمال شده است و در مصنفات متقدمین از عرب و فارسی این کلمه بسیار مستعمل است و ما بعد مثال ناکند می کنیم: «روایات المملو» (مقدمه) «اهل البلد» «بدهم النصر» و «الخلاص» «ما هم فیہ من الظلم» (ابن الاثیر، سنة ۶۹۰). «و چون امیر شهاب الدوله (ممدود) دامغان برداشت و بدو رسید در آن فرستکی دامغان، آن دکاندار پیش آمده که فرمان سلطان محمود رضی الله عنه کسب کرده آمده بود با آن نامه توفیقی بزرگ با عیاد خدمت سیاهان و جامه خانه (Dazy) supplément aux dictionnaires (pl) مملو» (arabes) بقیه حاشیه در صفحه بعد

پس دیگر روز تاش رایان بگشاد و کوس بزد و بر مقدمه از بخارا برفت و از چپهرین
 تیر^۱ (۱) کرد با هفت هزار سوار، و امیر با باقی لشکر در پی او پیشاپوز می‌آمد. پس امیر
 تاش را و لشکر را خلعت بداد، و تاش در کشید^۲ (۲) و به بیی^۳ در آمد و به کومش^۴ (۳)
 پیرون شد و روی به تری نهاد با عزمی درست و حزمی تمام، و ماکان داده هزار مرد حرمی
 زده پوشیده بر آذر آری نشسته بود و به تری استناد کرده، تا تاش بر رسید و از شهر بر
 گشت و در مقابل او فرود آمد، و رسولان آمد و شد^۵ گرفتند، بر هیچ قرار نگرفت،
 که ماکان مغرور گشته بود بدان لشکر دل انگیز^۶ که از سر جنای فراغ آورده بود.
 پس بر آن قرار گرفت که اصناف^۷ کنند، و تاش گرگ^۸ پیر بود و چهل سال سپهسالاری
 کرده بود و از آن نوع بسیار دیده، چنان ترتیب کرد که چون در لشکر در مقابل
 یکدیگر آمدند و ابطان^۹ و شداد^{۱۰} لشکر ماوراء النهر و خراسان از قلب حرکت

(۱) ا. ب. ط. عبور. (جق) و نیز در دك: عبور (م. م.) (۱) ط. علم بر کشید (۲)
 ب. بکومش. (۴) ا. شد و آمد. (۵) ا. ب. ط. کرد (بضم اول).
 ۹۵

۱ - (مس) در گذشتن (مستمر الادب)، گذشته. ۲ - در کشیدن در تاریخ بیبقی (جانب دیگر
 فیاض ص ۳۶۱) یعنی پایین کشیدن و پایین انداختن آمده، در اینجا مراد دگر کشیدن و حرکت کردن
 است. ۳ - بفتح اول صوب بهیچک (.. صیه) لفظی به معنی بهتر و خوشتر، و واجبه است از افعال
 پیشاپوز، صیه آن ابتدا و غرض و کردن بود و سپس میزداد. (جق). ۴ - دل انگیز و امانت بیبقی یعنی
 بردل و جود آورده. (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۶). علامه دهخدا (لشکر دل انگیز) را یعنی لشکر دادرطلب
 تعبیر کرده اند. ۵ - اصلا مصاف بنده آخر بجمع مصف. اسم مکان است یعنی جای سب زدن، لیکن
 بصف نیز اطلاق شده و مجازاً جنگ و مقام جنگ را هم گویند، و در غارسی بتغییب آخر و مرده آورده اند.
 ۶ - ج بطل، شجاع و قهرمان. ۷ - ج شدید، شجاع - نوری - محکم.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

و خرابی و ملطفتیای خرد به مقدمان لشکر و پسرکاکو و دیگران که نوزدم علق است، و کاهدار پیاده شد و
 زمین یوسه داد، و آن نامه بزرگ از برقیبا پیرون کرد و پیش داشت. امیر گفت: آن ملطفتیای خرد که ابو نصر
 مشکان ترا داد و گفت آنرا سخت پوشیده باید داشت تا رسانیده آید گجاست. گفت: من دارم، و زمین فرود
 گرفت و میان ندباز کرد و ملطفتیای در موم گرفته پیرون کرد. (تاریخ ایشی طبع شهران) [جانب مرحوم
 ادیب ص ۲۴ - ۲۵] (جق). ملطفتیای به معنی نامه خصوصی و کوچک، و بیبقی اول بار آورده، و در
 سیاست نامه «ملطفتی» آمده است. (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۰۵) دك: تصفیات. ۶ - ج شکه، مسأله
 دقیق که بدقت نظر و اعمان فکر استخراج شود (قطر المعیط). ۷ - تنظیم کرد. دك: ص ۵۶ ج ۶.

دیوان رسالت نوح بن منصور محرری کردی، مگر قدر او نشانختند و بقدر فتنل او را نشانختند، از بخارا بهرات رفت بنزدیک الپتگین^(۱)، و الپتگین ترکی خردمند بود و همیتر^(۲)، او را عزیز کرد و دیوان رسالت بند و تفویض فرمود، و کار او گردان شد و بسبب آنکه از غنایمندان در حضرت پدیدار آمده بودند بر قدیمان^(۳) استخفاف همی کردند، و الپتگین تحلل همی کرد، و آخر کار او بعضین کشید باستخفافی که در حق او رفته بود باقر^(۴)، جماعتی که خواسته بودند، و امیر نوح از بخارا بزاوستان^(۵) بنوشت تا سبکسگین با آن لشکر^(۶) بیاید، و سیمچوربان از شهابور^(۷) بیاید، و با الپتگین مقابله و مقاتله کنند، و آن حرب سخت معروفست و آن واقعه صعب مشهور. پس از آنکه آن لشکرها بهرات رسیدند، امیر نوح علی بن محتاج الکشانی^(۸) را که حاجب^(۹) الباب بود با الپتگین فرستاد با نامه ای چون آب و آتش، ۱۰ مضمون او همه رعید^(۱۰)، و مترون او همه تهدید، صلاح را شجاعت گذاشته، و آشتی را سبیل رها ناکرده^(۱۱)، چنانکه در چنین واقعه ای و چنین داهیه ای^(۱۲) خداوند ضجر^(۱۳) قنصی بندگان غمی نویسد^(۱۴)، همه نامه پر از آنکه بیایم و بگیریم و بکشم. چون حاجب، ابوالحسن بنی بن محتاج الکشانی، نامه عرضه کرد و پیغام بگفت و هیچ باز نگرفت^(۱۵) الپتگین آزرده بود آزرده ترشد، بر آشفت و گفت: «من بنده پدر تویم، اما در آن وقت که خواجه من از دار فنا بدار بقا تعویل کرد او را بمن سپرد نه مرا بدر، و اگرچه از روی ظاهر مرا در فرمان او غمی باید بود اما چون قضیت را تعقیق کنی نتیجه

(۱) «الپتگین» و «الپتگن» (فی المواضع)، ر.ک: ترجمه انگلیسی س ۱۵: Alptugēn (۲۲).

(۲) ط: قدیمیان. (۳) ط: باقر، (۴) (۵) اب: ط: بزاوستان، (۶) ن: بزاوستان.

(۷) ب: زجر. (۸) ب: الکشانی. (۹) ط: حاجب. (۱۰) ط: رها کرده، (۱۱) (۱۲) (۱۳) (۱۴) (۱۵)

(۱) ترکی، از: الب. الب یعنی شجاع، بهرمان (اللغات التوائیه و الاستشادات الجغنیة) باوه و کدزی. چاپ پارس م. ۳۰ (قس: الب اورسلان) - تکین (شجاع و بهرمان). د.ک: Grundriss der iranischen Philologie. 1: 2: p. 70. الپتگین نیز یعنی خوش شکل است. اللغات التوائیه م ۲۶۷. ۲ - (اذا) تعیر کننده، جداکننده خوب را از دشت (عیات). ۳ - مهد فنی. ۴ - وعده بد (عیات). ۵ - وعده شر دادن. ۶ - داهیه، امر منکر، مصیبت. ۷ - تنگدل، بیهوشگین (عیات). ۸ - در این عبارات صنعت موازنه و مردوج بکار برده (سبک شناسی ج ۲ ص ۳۱۳). ۹ - یعنی از جمله پیغامهایی که بدو داده بودند هیچ کم نکرد و همه را بازگشت.

کردند ، نیمی از لشکر مائکان بچنگ دستی گشادند و باقی حرب نکردند ، و مائکان
گشته گشت . تا شب بعد از آنکه از گرفتن و بستن و کشتن فارغ شد ، روی باسکافی
کرد و گفت : « کبوتر بیهاید فرستاد بر مقدمه ، تا از پی او مسرع فرستاده شود ، اما جملة
واقع را بین نکته باز باید آورد چنانکه بر همگی احوال دلیل بود و کبوتر بتواند
کشید و مقصود بهاصل آید . » پس اسکافی دو انگشت کاغذ برگرفت و بنوشته : ^(۱) « مَا لَمْ يَكُنْ فِى الْفَصْلِ »
^(۲) « كَامِهٍ قَدْ اَسْلَمَ » ازین ماء مای ^(۳) « نَفِى خِوَا مَت » و از مائکان فعل ماضی ^(۴) ، تا
یادرسى چنان بود که مائکان چون نام خویش شد ، یعنی نیست شد . چون این کبوتر
بالبیر نوح بن منصور رسید ، ازین فتح چندان تعجب نکرد که ازین لفظ ، و اسباب ترفیع
اسکافی تالاه فرمود و گفت : « چنین کس ناروغ دل باید تا بچنین نکته ها برسد . »